



## بنام کردستان بزرگ

### Under Name of Great Kurdistan

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تودام!  
باید اول به توگفتن که چنین خوب چرائی؟

\*\*\*\*

## کتاب کرد و کردستان

نویسنده : واسیلی نیکیتین

قونسول روسیه در ارومیه

1915 - 1918

عضوانجمن آسیایی وانجمن نژاد شناسی پاریس

عضو دائمی موسسه بین المللی مردمشناسی و

عضو وابسته آکادمی سیاسی - بین المللی.

\*\*\*\*

مترجم : محمد قاضی

1363

گرد آورنده: سرهنگ چیا

## فصل پنجم

ب . ازدواج

خواننده ی گرام: قسمت اول این موضوع را قبلا عرضه کرده ام، و اینک ادامه آن :

... حال به فکر مهمانان باشیم؛ آیا برای همه‌ی ایشان "توپه بی" **topai** (تحفه یا هدیه) فرستاده شده است؟.

رسم است که داماد برای هر یک از مهمانان عروسی یک "توپه بی" (هدیه) از قبیل یک دستمال، یک قالب صابون، و غیره بفرستد. کسی که مایل به شرکت در عروسی باشد هدیه را می‌پذیرد و کسی که مایل نباشد آن را رد می‌کند.

"آری، مادر، برای همه هدیه فرستاده شده است. آیا هدیه بقدر کافی هست؟ بلی، مادر، کفایت خواهد کرد. عمو برای عروسی هفت راس گوسفند به من داده است. او می‌داند که ما به تنهایی از عده‌ی مخارج عروسی بر نمی‌آییم."

صبح روز بعد، باز شناختن قشلاق (ده زمستانی که "برو" در آن می‌زیست) مشکل شده بود. مهمانان زیادی از راه رسیده بودند و غریو دهل و سورنا در ده طنین انداخته بود. خویشاوندان داماد نیز در آنجا بودند. کردها با "آرخالغ" های رنگارنگ مهمانی و "اویمه": **Oima** : (نوعی کت کردی است) مولف. (نوو دستارهای رنگین چشم گیر، هیجان زده از چادری به چادر دیگر می‌رفتند، روی چمنها دسته دسته به دور هم جمع می‌شدند و شاد و خندان با هم گپ می‌زدند. در میان ایشان زنانی بودند با چهره های آفتاب سوخته و خندان لب که پیراهنهای مهمانی را به رنگهای مختلف و سنگین به تن کرده بودند.

به سر زنان خوش پوش و زیبا روی کوهستانی کلاههای بلندی بود به نام "کوفی" **Kofi** که به سکه های پول و مروارید مزین بود.

در آن سوی قشلاق نیز شور و هیجان حکمفرما بود. در آنجا شرکت کنندگان در نمایش های "جرید": **djird** ( جشن اسب سواری با اجرای سوارکاری و تمرینهای مختلف هنر نمایی). مولف. و به کردی سورانی آن را جلیت **Djlit** گویند. با اسبهای خود گرد آمده بودند و هر یک از آنان می‌کوشید تا محسنات بیمانندی اسب خود را نشان بدهد. بحث بر سر این در گرفته بود که چه کسی برنده خواهد شد. گروهی نیز ادعا می‌کردند که اسبشان از نژاد اصیل است و در باره اصل و نسب اسبها گواهیهای مختلفی ابراز می‌شد.

سرانجام اسب دوانها آغاز یافت. باصلاء دو سر میدان ده کیلو متر بود. سوارانی

که به حال بیورغه به سر خط حرکت می رسیدند همه چشمهای مختلفی از هنرنمایی های جسورانه سوارکاری و پرش با اسب و غیره اجرا می کردند، و سرناچیان نیز با نوای دهل و سرنا و با نواختن آهنگ " کسی ده سواریه " Keide Souariya ( یعنی سوار کی می آید؟ ) آنان را همراهی می کردند.

بدین گونه، مردم همه تفریح می کردند. در این هنگام " برو" به قول کردها " بر تخت یله داده بود". جوانانی که دور او را گرفته بودند تفریح می کردند، آوازهای مختلف می خواندند، سر او را می تراشیدند و آماده می شدند تا لباس دامادی را به تنش کنند. بر طبق رسوم و آداب کردی سر داماد را مرحله به مرحله می تراشیدند.

هر یک از رفقای او به دلاک نزدیک میشدند، پولی به او می داد و از او می خواست که سهم تعیین شده از موی سر داماد را زودتر بجای او بتراشد. پولی که به وسیله دلاک جمع می شد صرف سور و مهمانی مشترک جوانان می گردید.

و اما " میه نه" در درون خیمه نشسته بود و دوستانش که به او لباس عروسی می پوشانیدند به رسم معمول گریه می کردند.

یکی از دختران جوان آواز مخصوص لباس پوشاندن به تن عروس را به شرح زیر سر داد:

تنها من و تو بیگانه ایم،

و چون بیرون از خانه نشسته ایم

هیچکس نمی داند که هستیم.

وای که من چه غریبم! چه بدبختم!

من خانهء پدرتورا می بینم،

و بام کهنه ای که روی آنرا پوشاند است:

خودت را نزن، داماد جوان است.

تنها منم که در اینجا بیگانه ام،

اینک رفتم، و دیگر هیچگاه بر نمی گردم

به خانهء پدر و مادرم.

با اشکی که می ریزم و وداعی که با خانه می کنم

بجز من بیگانه ای در اینجا نیست.

من همچون یک دستمال ارغوانی رنگم  
که در میان بیگانگان خوب به چشم مو آیم.  
لعنت بر آن نانی باد  
که مادرم به من می داد،  
برای یک شیر بها می فروشندم  
من بد بخت را به یک چنین پیرمردی ...."

پس هر بندی از آواز، همه میزدند زیر گریه، لیکن در عین حال هر کدام هم فکر می کردند که: "تو چقدر خوشبختی! و شوهرت جوان و زیبا است. ولی ما هنوز نمیدانیم دانیم که سرنوشتمان چه خواهد بود. شاید زن دوم یا سوم پیر مرد بد جنسی بشویم. آنگاه برآستی ترک پدر و مادر برای ما دردناک خواهد بود و اشکهایی خواهیم ریخت، نه برای پیروی از رسم و عادات، بلکه اشک واقعی خواهیم ریخت و برآستی خواهیم گریست."

نزدیک ظهر آرامشی نسبی حاصل شد. "میه نه" را بر اسبی سوار کردند و در حالی که سواران همراهیش می کردند او را به خانه "برآ" آوردند. با نزدی شدن عروس چند تیر تفنگ شلیک شد، و مادر "برو" با دو بشقاب در دست، رقص "کوچری" Kotcheri می کرد.

وقتی میه نه از آستانه در خیمه گذشت یک ظرف گلی زیر پایش گذاشتند آواز روی ظرف رد شد و آنرا خرد کرد و به خانه درآمد. تشریفات به پایان رسیده بود. آن توفان شورو هیجان آدمها فرو نشسته بود. همه به خانه های خود بازگشتند و سکوت برقرار بود.

اینک یکسال است که میه نه شوهر کرده است. به حساب خود میه نه از روزی که او وارد خانه "برو" شد سیزده ماه گذشته است. و تنها با انقضای مهلت مقرر به حکم رسم و عادت بود که میه نه اجازه یافت حجابی را که در تمام این مدت به چهره داشت کنار بگذارد و با مادر شوهر حرف بزند.

و اما درباره ازدواج کردی درخوزه دریاچه ارومیه، من یاد داشتهایی ازمشاهدات خود برداشته ام که در زیر می آورم:

پیش از اینکه دلان ازدواج را بفرستند بدوا کسب اطلاع می کنند تا ببینند آیا به

خواستگاریش جواب قبول داده خواهد شد یا نه. توضیح: (خواستگاری گاه ماموریت بسیار حساسی خواهد بود، چنانکه از داستانی که من از میان مجموعه داستانهای کردی خود برگزیده ام این نکته به خوبی روشن می شود: طاهرا آقای رئیس ایل "زرزان zerzaf" دختر بسیار زیبایی داشت به نام بری خانم که ابدال بیگ میر شمدینان خواهان ازدواج با او شد. خواستگار طرف بسیار خوبی بود و به نفع طاهر آقا بود که بپذیرد، ولی طاهر آقا آدم سختگیری و خشنی بود و به اصطلاح "دوغ را از دوشاب تمیز نمی داد"؛ این بود که برخورد خوبی با فرستادگان ابدال بیگ نکرد و ایشان را سرخورده و مایوس به نزد اربابشان باز گردنید. آنگاه ابدال بیگ به مردی یهودی به نام موشی متوسل شد. موشی ماموریت خود را بسیار ماهرانه انجام داد و موافقت طاهر آقارا با عروسی بری خانم و ابدال بیگ بدست آورد بدینگونه رندی و مردی یهودی بر درستی و زورگویی کرد چیره شد (مولف).

معمولا پسر و دختر جوان، هرچند در خفا، با هم آشنا می شوند. خواستگاران از طرف داماد هدیه ای برای عروس می آورند: (نشانه)، عموی عروس اسلحه ای دریافت می دارد (چکه هالانه tcheka halane) و برای پدر عروس نیز هدیه های پوشاکی (خلات بوکه khalatet – bouke) میفرستند. شیربهای عروس که به پدر و مادر او

پرداخت میشود به همان نام خوانده می شود که به جریمه ربودن دختر می گویند: (قلم qalam یا نخت nakht). تذکر استعمال همان واژه جالب توجه است، زیرا منعکس کننده نوع ازدواجی است که سابقا از طریق ربودن دختر اجام می گرفت (به کردی دزیه بوکی Dze-e bouke). در منطقه اسنویه (شهرک کردنشین واقع در جنوب غربی دریاچه ارومیه) کسی که زن یا دختری را می رباید باید هدیه ای به رئیس قبیله بدهد، در حالی که پدر دختر یا شوهر زن عوارضی به نام "دویتانه

Devitane" یا عوارض دولت می پردازند. و نیز در همان منطقه رسم است که به هنگام عروسی مبلغی به آقا یعنی مالک ده بپردازند (ظاهرا در اینجا تاثیر آداب و رسوم ایرانی مشهود است، چه، دهقان در ایران وقتی عروسی می کند باید حقی به مالک بپردازد). در جنب مبلغی که به عنوان شیربها به پدر و مادر عروس پرداخت می شود موافقت با عروسی متضمن مبلغی هم به نفع خود عروس خواهد بود که ذمه داماد می ماند (ماره یی Mareyi یا مهریه - اسم ماره یی در میان کردهای مکری به خود ازدواج نیز اطلاق می شود). این مبلغ در بیشتر اوقات همچنان به صورت دین بر ذمه داماد می ماند و فقط اسما از آن یاد می شود.

عروسی با یک جشن سه روزه در خانه داماد (زاوا Zaoua) و با آواز و رقص و هنر-نماییهای سوارکاری آغاز می شود. در عروسی اعیانی یک مرد متمول جمعیت زیادی

شرکت خواهند داشت که اغلب از راههای دور می آیند، و آن خود فرصتی است برای کردها که زیباترین لباسهایشان را بپوشند و بهترین سلاحهایشان را با خود بیاورند و با اسبهای خویش زیباترین نمایشها را بدهند. یک بازی جنگجویی نیز ترتیب داده می شود: سواران به دو دسته تقسیم میشوند و هر دو دسته با فریادهای " **خوخویی**

**Kho-kho** "به هم حمله میکنند و می کوشند تا به وسیله دیرکهایی که بجای نیزه یا سلاحهای دیگر بکار میبرند یکدیگر را از زمین به زیر بیندازند. همه این جمعیت تماشایی و پرسر و صدا، پس از انقضای مدت سه روز به خانه عروس ( **bouk** بوک ) می روند و او را به خانه داماد میآورند، و پس از آن نیز باز جشن تا سه چهار روز ادامه خواهد یافت. تشریفات عقد به وسیله ملا انجام می گیرد و این کار خواه پیش از رسیدن عروس صورت می پذیرد و خواه در همان روز که عروس وارد خانه داماد می شود حضور دو طرف عقد الزامی نیست و از آن دم که معلوم شد خود عروس و پدر و مادر او با این وصلت موافقت کرده اند نمایندگان ایشان می توانند بجای خود شان در اجاری صیغهی عقد حضور یابند. ملا به پدر و مادر عروس خطاب می کند: " **بگوئید ما حاضریم دختر خود را به عقد شرعی و به زنی به فلان کس درقبال فلان مبلغ مهریه بدهیم.** " و اینان جواب میدهند: " **بلی، ما موافقیم.** " در بعضی جاها، در شب زفاف، پشت در عروس و داماد می مانند و منتظر شلیک تیر تفنگ داماد میشوند که بدان وسیله خبر می دهد به تکالیف خود عمل کرده است.

و نیز رسمی هست که اکنون بیش از پیش رو به زوال است، و آن اینکه روی تشک زفاف پارچه سفیدی ( **pyssiar** پیسیار ) می اندازند، و بعدا آن را با لکه های خونی که بر آن نشسته است به عنوان شاهی بر بکارت دختر برای پدر و مادرش میفرستند پدر و مادر دختر از این بابت جشن میگیرند و شادی می کنند. سرانجام، چندی پس از عروسی، پدر و مادر عروس باید ضیافت مفصلی بدهند، و از آن پس زندگی به مسیر طبیعی خود خواهد افتاد.

(ج) مراسم تشییع جنازه و تدفین . . . . ادامه دارد.

[Chia.rabii@yahoo.com](mailto:Chia.rabii@yahoo.com)

2010-04-04

مالمو سوئید

